

نجات از چه؟

آر. سی. اسپرول

صلیب، نماد جهانی مسیحیت است. صلیب، تبلوری ست از جوهره‌ی خدمت عیسی. صلیب، شرح عمیق‌ترین جنبه‌ی رنج پرشکوه عیسی است. صلیب به حدی برای مسیحیت جنبه‌ی محوری دارد که پولس، به تعبیری اغراق‌گونه، عنوان کرد که تصمیم گرفته جز در مورد صلیب و مصلوب‌شدن مسیح موعظه نکند (اول قرنتیان ۲: ۲). پولس به کمک کلمات، به جای رنگ روغن و سنگ، اثری خلق کرد که بسیاری از هنرمندان بزرگ بعدها آن را به «لحظه‌ی پربار» تعبیر کرده‌اند. رامبراند و میکل آنژ، پیش از انتخاب سوژه‌هایشان برای ثبت در تابلوهای هنری، اقدام به ترسیم صحنه‌هایی از زندگی سوژه‌های خود می‌کردند برای مثال، میکل آنژ به دنبال آن بود تا ماهیت داوود را در یک حالت خاص به تصویر بکشد.

صلیب از دید پولس، لحظه‌ی پربار زندگانی و خدمت عیسی بود. به یک بیان، تمامی نوشته‌های پولس صرفاً تفسیری بر این عمل تعیین‌کننده بود؛ خدمتی که عیسی به آن ساعت مقدر رسید؛ خدمتی که برای آن متولد شد؛ و برای آن تعمید یافت. و همین خدمت بود که عیسی برای انجامش از پیش تعیین شده بود. او سپس ناگزیر، به سمت لحظه‌ای حرکت کرد که در حکمت الهی از آن به رنج پرشکوه مسیح یاد شده است. قبل از آن از پیشانی او قطرات خون به صورت عرق سرازیر شد. تمامیت زندگانی عیسی در لحظه مرگ او به نقطه‌ی تلاقی رسید.

اگر قرار بود عهد جدید را برای اولین بار بخوانیم، به مانند اولین مردمانی که آن را شنیده‌اند، فکر می‌کنم کاملاً واضح و پذیرفتنی بود که رویداد مصلوب‌شدن مسیح، همراه با رستاخیز و صعود، به هسته‌ی اصلی موعظه و تعلیم

و آموزه‌های اصولی و پرسش و پاسخ عهد جدید تبدیل شود. اگر بپذیریم که صلیب برای مسیحیتی که برگرفته از کتاب مقدس می‌باشد، اهمیت مرکزی دارد و نه حاشیه‌ای، پس ضروری‌ست که مسیحیان تا حدودی معنای آن را در بین اصطلاحات کتاب مقدس درک کنند. این موضوع در هر نسلی صادق است اما فکر می‌کنم برای نسل کنونی ضرورت بیشتری دارد.

اهمیت صلیب

تردید دارم در طول تاریخ دو هزار ساله‌ی مسیحیت، هرگز اهمیت و مرکزیت صلیب و پرداختن به موضوع ضرورت صلیب تا کنون به این اندازه چالش برانگیز بوده باشد. در طول تاریخ مسیحیت، هرگز موضوع کفاره به اندازه‌ی امروز با چالش همراه نبوده است. از منظر تاریخی، برخی دیدگاه‌های اعتقادی را می‌توان در تاریخ کلیسا سراغ گرفت که صلیب مسیح را به عنوان رویدادی غیرضروری به چالش کشیده‌اند. صلیب از دید این دیدگاه‌های اعتقادی، گرچه امری با ارزش است اما چیزی نیست که انسان‌ها به شیوه‌ای بی‌نهایت و برجسته به آن نیاز داشته باشند.

برایم خیلی جالب است که بسیاری از مردم، دلیل مسیحی نبودن‌شان را نه مخالفت با حقیقت مسیحیت، که متقاعد نشدن در خصوص نیازشان به مسیح، عنوان می‌کنند. حتماً شما هم بارها با افرادی رو به رو شده‌اید که اعتقاد دارند «چه درست و چه غلط، من شخصاً نیازی به وجود مسیح در خود احساس نمی‌کنم» یا «نیازی به کلیسا ندارم» یا «چه نیازی به مسیحیت هست؟». وقتی با چنین جملاتی روبه‌رو می‌شوم، روح من در درونم ناله می‌زند. از فکر کردن به پیامدهای احتمالی پافشاری افراد به چنین باورهایی می‌ترسم. اگر می‌توانستیم مردم را در مورد هویت مسیح و حقیقت کار او ترغیب کنیم، فوراً آشکار می‌شد که هر فردی در جهان به آن نیاز دارد و بدون آن هیچ نجاتی از جانب خدا وجود نخواهد داشت.

چندی پیش در حالی که بی‌هدف در یک مرکز خرید پرسه می‌زدم، از یک کتاب‌فروشی سر درآوردم. در این کتاب‌فروشی، قفسه‌های زیادی از کتب غیرمذهبی در کنار هم چیده شده بود. بخش‌های مختلف کتاب‌فروشی را به شکلی قابل تشخیص توسط برجسب‌هایی مانند داستانی، غیرداستانی، کسب و کار، ورزشی، خودسازی، روابط جنسی و ازدواج و غیره از هم تفکیک کرده بودند. در بخش راهروی پشتی مغازه، حدوداً چهار قفسه به کتب مذهبی اختصاص داده شده بود. این بخش، در واقع کوچک‌ترین بخش مغازه محسوب می‌شد. منابعی که بر روی این چهار قفسه قرار داده بودند چندان با تعالیم راستین و مسیحیت قرون‌اولیه هم‌خوان نبودند. از خودم پرسیدم، «چه بر سر این مغازه آمده که فقط کتاب‌های خودسازی و داستان می‌فروشند و ارزشی برای حقیقت وجودی کتاب‌مقدس قائل نیستند؟» یادم آمد که صاحبان مغازه کتاب‌فروشی در مقام یک خادم مسیحی نیستند بلکه صرفاً برای کسب و کار در آنجا حضور دارند. هدف اصلی آن‌ها در این جایگاه، صرفاً کسب سود است. دلیل اینکه کتاب‌های مذهبی چندانی در اختیار ندارند این است که تعداد کسانی که وارد مغازه شده و می‌پرسند، «کجا می‌توانم کتابی پیدا کنم که در مورد ژرفا و ارزشمندی کفاره‌ی مسیح به من بیاموزد؟» اندک است.

در ادامه به ذهنم رسید به یک کتاب‌فروشی مسیحی در این خصوص سر بزنم. اما در کتاب‌فروشی‌های مسیحی نیز منابع ارزشمند کمی در خصوص صلیب مسیح عرضه می‌شد. درحالی‌که در مغازه نشسته بودم و افراد را در حال عبور و مرور نظاره می‌کردم، این موضوع را از ذهن می‌گذراندم. به این نتیجه‌ی خوفناک رسیدم که این افراد که به این‌سو آن‌سو در حال تردد هستند نگران کفاره‌ای برای گناهان خود نیستند چون که اساساً به این باور رسیده بودند که نیازی به کفاره ندارند. چنین کفاره‌ای برای مردمان امروز صرفاً در حکم یک «نیاز احساس شده» نیست. مردم از بابت پرسش‌هایی از این دست تحت فشار نیستند: اینکه «چطور می‌توان با خدا آشتی کرد؟ یا اینکه «چگونه می‌توان از داوری خدا گریخت؟»

آنچه به طور حتم از فرهنگ ما رخت بر بسته، اعتقاد به این موضوع است که همه‌ی انسان‌ها، شخصاً، اختصاصاً، و بی‌وقفه باید بابت زندگی خود در پیشگاه خداوند پاسخ‌گو باشند. تصور کنید چه اتفاقی می‌افتد اگر ناگهان چراغ‌ها روشن شوند و همه مردم دنیا بگویند: «روزی در برابر خالق خود خواهیم ایستاد و باید برای هر کلمه‌ای که گفته‌ام، هر عملی که انجام داده‌ام، هر فکری که از ذهنم گذرانده‌ام و هر کاری که در انجام آن کوتاهی کرده‌ام حساب پس بدهم. من مسئول هستم.»

اگر همه فوراً متوجه این واقعیت شوند، ممکن است چندین اتفاق بیفتد. ممکن است مردم از خود پرسش کنند: «بله خب من مسئول هستم. اما جالب نیست کسی که قرار است نسبت به او و در پیشگاهش پاسخ‌گو باشم اهمیتی برای زندگی که در پیش گرفته‌ام قائل نیست به این دلیل که از دید او پسران، پسر خواهند شد و دختران هم دختر؟» اگر قرار بود همه چنین چیزی بگویند، شاید هیچ چیز تغییر نمی‌کرد. اما اگر مردم دو چیز را می‌فهمیدند (اینکه که خدا قدوس است و گناه، طغیان بر علیه قدوسیت اوست) آنگاه درهای کلیساهای ما را می‌شکستند و با التماس درخواست می‌کردند که: «برای نجات چه باید کنم؟»

ممکن است بخواهیم فکر کنیم که به نجات‌دهنده نیاز نداریم، اما کفاره و صلیب و مسیحیت، نخست بر این اساس مفهوم پیدا می‌کنند که ما شدیداً به نجات نیاز داریم. گرچه شاید فرهنگ جدید ما با این مفروضات موافق نباشد، اما این چیزی از واقعیت این ضرورت کم نمی‌کند.

اینکه در حال حاضر در ایالات متحده آمریکا اعتقاد به آموزه‌ی «عادل‌شمردگی تنها از طریق ایمان» اعتقاد اکثریت نیست، تا حدود زیادی خوفناک است. حتی ترکیب آموزه‌ی ایمان و اعمال نیک نیز برای نجات موضوعیت ندارد. امروزه حالت غالب برای نجات در فرهنگ ما، نجات از طریق پدیده‌ی مرگ است. گویی تنها کار لازم برای

قرارگرفتن در آغوش خدا این است که بمیریم. این تمام چیزی است که لازم است. وقتی مرگ باعث پاک شدن گناهان می شود دیگر چه نیازی به کفاره است.

یکی از دوستان الهیدانم عنوان می کند که در تاریخ کلیسا تنها سه نوع آموزه الهیاتی بنیادی وجود دارد. تعداد مدارس الهیاتی با تفاوت های جزئی بسیار است اما در تحلیل نهایی، تنها سه نوع بینش الهیاتی قابل تأمل است: دیدگاه طرفداران پلاجیوس؛ دیدگاه نیمه پلیجیانسم؛ و دیدگاه طرفداران آگوستین. تقریباً تمام کلیساها در تاریخ کلیسای غربی و همچنین تاریخ کلیسای شرقی به یکی از این سه دسته تقسیم می شوند. دیدگاه نیمه پلیجیانسم و آگوستین، ناظر به مباحث مهمی در خانواده ی مسیحیت در ارتباط با تفسیر کتاب مقدسی و الهیات هستند. دیدگاه طرفداران پلاجیوس، در خوش بینانه ترین حالت، بخشی از فرهنگ مسیحیت، و در حالت بدبینانه، ضد مسیحیت تلقی می شود. دیدگاه پلیجیانسم در قرن چهارم، سوسیانیسم در قرن شانزدهم و هفدهم، و آنچه امروزه از آن به لیبرالیسم تعبیر می شود اساساً دیدگاه هایی غیر مسیحی هستند چرا که در نقطه ی کانونی آنها عدم اعتقاد به کفاره ی مسیح و انکار ضرورت صلیب به عنوان عملی برای اثبات عدالت خدا موج می زند. تا قرن ها، مسیحیت راستین، کفاره را به عنوان «مرناگزیر *sine qua non*» تعریف می کرد. کنار گذاشتن صلیب به عنوان عمل کفاره، همچون مسیحیت را به کناری نهادن است.

این طور نیست که طرفداران دیدگاه های پلیجیانسم، سوسیانیسم و لیبرالیسم هیچ گونه اهمیتی برای صلیب مسیح قائل نباشند. از دید آنها صلیب عیسی نمونه ای اخلاقی برای بشر در حال مرگ است؛ در حکم قهرمانی برای هستی، کسی که تعهد و فداکاری او الهام بخش ایثار و نگرانی های انسانی ست.

زمانی که در دانشکده الهیات بودم، یکی از هم کلاسی هایم در مبحث هنر و فن تهیه موعظه، موعظه ای درباره ی صلیب مسیح به عنوان بره ای که برای ما ذبح شده، وعظ کرد. وقتی کارش تمام شد، استاد عصبانی شد و

درحالی که دانش آموز همچنان در جایگاه موعظه ایستاده بود به صورت لفظی به او حمله کرد. استاد با لحنی خشم آلود گفت: «در این روزگار چگونه جرأت می کنی دیدگاهی جایگزین برای کفار و عظمی کنی؟» او دیدگاه جانشین کفار را تصویری قدیمی از مرگ یک نفر برای تحمل گناهان دیگران قلمداد می کرد. وی قاطعانه با هرگونه دیدگاهی که صلیب مسیح را به عنوان مبادله ای جهانی برای مصالحه با خدا معرفی می کرد مخالف بود. بااین حال اگر چنانچه عمل مصالحه مسیح را از عهد جدید حذف کنیم، چیزی جز اخلاق گرایی که جنبه ی انحصاری نداشته و از متقاعد کردن افراد به جان فشانی عاجز است باقی نمی ماند. در دیدگاه پلیجیانیسیم چیزی به نام نجات و نجات دهنده وجود ندارد چرا که در دیدگاه های پلیجیانیسیم و لیبرالیسم، نجات یک نیاز به شمار نمی آید.

دکتر آر. سی. اسپرول، بنایان گذار سازمان خدمات لیگونیئر و بنا کننده ی کلیسا Saint Andrew's Chapel در شهر سنفورد، ایالت فلوریدا بوده است. ایشان اولین ریس دانشگاه Reformation Bible College بوده و بیش از صد جلد کتاب به رشته تحریر درآورده که می توان به "قدوسیت خدا" اشاره کرد.

این مقاله برگرفته از کتاب *نجات / از چه؟* نوشته ی آر. سی. اسپرول، ۲۰۲۱ © می باشد.

این مقاله در مجله [تیبیل تاک](#) منتشر شده است.